

مقایسه رشد اخلاقی از دیدگاه علامه طباطبایی و کولبرگ

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۱۷

تاریخ تأیید: ۹۴/۶/۴

نصرالله درویشی*

چکیده

اخلاق یکی از اساسی‌ترین مسائل مورد توجه انسان‌ها در طول تاریخ بوده و مراحل، شیوه‌ها و اهداف دستیابی آن همواره مورد بحث و دقت نظر قرار گرفته است؛ رشد اخلاقی از جمله مسائلی است که در روانشناسی از آن بحث به میان آمده و روانشناسان در صدد بررسی رشد انسان در جنبه‌هایی از شناخت، رفتار و عواطف که به کمال انسان در زندگی منجر شده و تنها با افعال اختیاری او مرتبط بوده، می‌باشند و در این زمینه دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است که دیدگاه رشد اخلاقی کولبرگ از جمله مهم‌ترین نظرات در این زمینه بوده و سالیان زیادی است که مورد توجه قرار گرفته و براساس آن عمل می‌شود. کولبرگ رشد اخلاقی در افراد را بر اساس شناخت و قضاوتی که افراد در مورد رفتارهای اخلاقی دارند، به سه سطح پیش‌قراردادی، قراردادی و فراقردادی تقسیم کرده که هر کدام از این سطوح، خود دارای دو دوره می‌باشند و معتقد است که ورود به مرحله بعدی بدون طی کردن مراحل قبل امکان‌پذیر نبوده و غالب مردم از سطح دوم تجاوز نمی‌کنند و تنها بخش بسیار اندک و شاید هیچ‌کس به آخرین مرحله رشد اخلاقی دست نیابد، از سویی واکاوی اندیشه‌های علامه طباطبایی پیرامون این موضوع حاکی از آن است که ایشان رشد اخلاقی در انسان‌ها را با توجه به مسلک و مبنایی که در مورد اخلاق پذیرفته‌اند در سه مرحله منفعت‌یابی اجتماعی، منفعت‌یابی اخروی و رشد توحیدی می‌دانند؛ بررسی و تطبیق این دو دیدگاه حاکی از آن است که نظر ارائه شده توسط کولبرگ، رشد اخلاقی انسان را محدود به اخلاق اجتماعی کرده و به نقش رضایت خداوند به عنوان محور عالم هستی توجهی ننموده است، چرا که به نظر علامه طباطبایی، عالی‌ترین مرتبه و مرحله رشد اخلاقی، مرحله‌ای است که فرد بدون در نظر گرفتن منافع مادی دنیوی و حتی منافع معنوی اخروی، تنها به خاطر رضایت و خشنودی خداوند، اقدام به رفتاری نماید.

واژه‌های کلیدی: اخلاق، رشد اخلاقی، علامه طباطبایی، کولبرگ

* کارشناسی ارشد مدرسی معارف اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

مقدمه

«اخلاق» جمع «خُلُق» در لغت به معنای شکل درونی انسان و سرشت و سنجیه است؛ الخُلُق بضمّ اللام و سکونها و هوالدین والطبع والسجیه. (ابن منظور، ج ۱۰، ص ۸۷) به نظر راغب اصفهانی (متوفای ۴۲۵)، «خُلُق» با «خُلُق» هم ریشه است؛ و هر دو واژه به معنای آفریدن و خلقت می باشد، مانند «شَرَب» و «شُرْب» (آشامیدن) اما اگر بخواهیم به شکل ظاهری افراد اشاره کنیم و خلقت صوری آنان مدّ نظرمان باشد از تعبیر «خُلُق» استفاده می کنیم و اگر بخواهیم از ویژگی های درونی افراد - که با چشم دیده نمی شود - یاد کنیم از واژه «خُلُق» بهره می گیریم. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ماده خلق) به عبارت دیگر، آنچه که با چشم سر دیده می شود «خُلُق» است و آنچه تنها با چشم دل دیده می شود «خُلُق» نام می گیرد. در روایات و ادعیه هم، به چنین تقابلی اشاره شده و دو ساحت وجودی انسان (بدن مادی و نفس مجرد) در کنار یکدیگر قرار گرفته اند: پیامبر اعظم خطاب به یکی از مسلمانان فرمودند: إِنَّكَ امرءٌ قد أحسن الله خَلْقَكَ فأحسن خُلُقَكَ (ورام بن ابی فراس، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۹۸) و در دعاهای خویش چنین می گفتند: اللهم حسن خَلْقِي و خُلُقِي (طبرسی، ۱۳۷۰، ص ۶۹)، در مواردی نیز تعبیر «خُلُق» بکار می رود که باز به همان معناست.

برخی اخلاق را به معنای ملکات نفسانی تعریف کرده اند؛ بدین معنا که اخلاق عبارت است «صفات و ویژگی های پایدار در نفس که باعث صدور افعالی متناسب با آن صفات، به راحتی و بدون نیاز به تفکر و تأمل می گردند». این معنا رایج ترین معنای اخلاق در میان عالمان و فیلسوفان اسلامی و دینی است. ابوعلی مسکویه (متوفای ۴۲۹)، علّامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۰)، فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱) و بسیاری از علما؛ اخلاق را بدین معنا در نظر

گرفته‌اند، (احمدبن مسکویه ص ۳۶، مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳، ج ۶۷، ص ۳۷۲، فیض کاشانی، ۱۴۲۳، ص ۵۹، بستانی، بطرس، ص ۲۵۱).

آن‌گونه که از این تعریف بر می‌آید صفات ناپایدار در نفس مانند غضبِ انسان شکیبا و یا صفاتی که با زحمت و تأمل از فردی صادر می‌شود، مانند کرم شخص بخیل، از قلمرو اخلاق خارج‌اند و به آنها خُلُق صدق نمی‌کند (ر.ک: البستانی، بطرس، همان: «فغیر الراسخ من صفات النفس کغضب الحلیم لایکون خُلُقاً. و کذا الراسخ الذی یکون مبدئاً للافعال النفسیة بعسر و تأمل کالبخیل اذا حاول الکرم»). طبق این تعریف، اخلاق شامل فضایل و رذایل اخلاقی هر دو می‌شود یعنی اگر هیئت راسخ در نفس، مبدأ صدور أفعال پسندیده باشد، خلق نیک (اخلاق فضیلت) و اگر برعکس، باعث صدور افعال ناپسند شود، به آن خلق بد (اخلاق رذیلت) اطلاق می‌شود. (شریفی، ۱۳۸۴، ص ۲۰).

نظر برخی صاحب‌نظران بر این است که موضوع اخلاق اعم از ملکات و صفات نفسانی است و «همه کارهای ارزشی انسان را که متّصف به خوب و بد می‌شوند و می‌توانند برای نفس انسانی کمالی را فراهم آورند یا موجب پیدایش رذیلت و نقصی در نفس شوند، در بر می‌گیرد» (مصباح یزدی، محمدتقی، ج ۱، صص ۲۴۱-۲۴۰ و نهاد رهبری، ۱۳۸۸). طبق این اصطلاح، اخلاق شامل حالات نفسانی و افعالی می‌شود که رنگ ارزشی داشته باشند. البته معانی دیگری چون نهاد اخلاقی (ویلیام، کی، فرانکینا، ۱۳۸۳، ص ۳۰-۳۹) و نظام رفتاری فضایل اخلاقی، صفات نفسانی، اخلاق تکامل برای اخلاق بیان شده است (مصباح یزدی، ص ۱۵).

رشد اخلاقی

رشد زیستی (رشد بدنی و حرکتی)، رشد شناختی (رشد تفکر و زبان) و رشد عاطفی - اجتماعی (رشد شخصیت و روابط با دیگران)، ابعاد مختلف رشد انسان می‌باشند که روانشناسان

بدان اشاره کرده‌اند. البته واضح است که چون انسان یک کل به هم پیوسته است نمی‌توان این سه بعد را مستقل و جدای از هم دانست. بدین معنا که فردی مثلاً فقط بعد اجتماعی او رشد یابد بدون آن که بعد شناختی او رشد یافته باشد (شعاری نژاد ص ۹۹). رشد اخلاقی جنبه‌ای از رشد اجتماعی است که در نتیجه آن، فرد، اخلاق و هنجارهای اخلاق را به عنوان بخشی از زندگی خود پذیرفته و بدان پایبند خواهد بود. اما در مورد اینکه رشد اخلاقی چیست و چه معیارها و ملاک‌هایی برای آن وجود دارد و عوامل موثر در آن کدامند، طی نیم قرن اخیر تحقیقات زیادی صورت گرفته (محمدرضا احمدی، معرفت شماره ۶۹) و تعاریف و نظرات مختلفی مطرح شده است؛ برخی رشد اخلاقی را توانمندی فرد در ارتباط با دیگران و عمل به قوانین و مقررات اجتماعی می‌دانند، برخی دیگر توانمندی استدلال و قضاوت افراد در مورد اعمال و رفتار را رشد اخلاقی تلقی کرده‌اند، عده‌ای نیز فرایند درونی کردن ارزش‌ها را به عنوان رشد اخلاقی مطرح نموده‌اند که بر اساس آن فرد دارای یک نظام کنترلی درونی است و می‌تواند در برابر فشارها و وسوسه‌ها مقاومت نماید؛ طبق برخی از تعاریف یاد شده، فرقی بین قوانین اخلاقی و قوانین راهنمایی و رانندگی وجود ندارد. برای آنکه بتوان تعریف و تبیین واضح‌تری از رشد اخلاقی داشت لازم است به مواردی اشاره شود:

الف) توجه به اختیار و عمد: از آن جا که انسان موجودی دارای اختیار و انتخاب‌گر است کارها و اموری نیز که از او سر می‌زند، قابلیت آن را دارد که انگیزه و نیت او واکاوی شده و در مورد آن سوال شود. بنابراین به کارها و رفتارهایی اخلاقی گفته می‌شود که با اختیار و آگاهی انجام گیرد، این بدان معنا است که وقتی فردی در حالت خواب یا بی‌هوشی مثلاً لیوانی را می‌شکند گرچه از نظر حقوقی آثار و پیامدهایی دارد اما این کار او معنا و ارزش اخلاقی ندارد.

ب) ارتباط با کمال و سعادت: همه یا غالب ما انسان‌ها وقتی با فردی مواجهه می‌شویم که به نابینا و بینوایی کمک می‌کند یا وقتی متوجه می‌شویم فردی در شرایطی که هیچ کس او را نمی‌بیند مال با ارزش دیگری را بر نمی‌دارد، بی‌اختیار او را تحسین کرده و این حاکی از

دارا بودن نوع و درجه‌ای از کمال فرد است که بروز چنین رفتارهایی از سویی او تحسین دیگران را برمی‌انگیزاند. همان گونه که وقتی کسی مرتکب دزدی شده یا دیگری را می‌کشد اشمئزاز و تنفیری در ما شکل می‌گیرد، که نشان دهنده منفی بودن روان اوست. این بدان معناست که افعال و رفتارهایی رنگ اخلاقی یا غیراخلاقی به خود می‌گیرد که کمال و سعادت فرد را در پی داشته یا موجب انحطاط او می‌گردد و از همین روست که همه مکاتب و نظام‌های اخلاقی، مدعی‌اند که انسان را به کمال و سعادت می‌رسانند.

ج) محدوده و گستردگی افعال اخلاقی: چنین نیست که انسان تنها در جنبه ارتباط با دیگران نیازمند رشد و کمال باشد، بلکه می‌تواند در رابطه با خود و در زندگی شخصی نیز کارهایی انجام دهد که به کمال و سعادت او منجر شده یا به سقوط و انحطاط او بیانجامد، ارتباط با خداوند متعال نمونه‌ای از ارتباط غیراجتماعی است که در رشد اخلاقی افراد بسیار مؤثر بوده و کمال فرد را در پی دارد و این بدان معناست که رشد اخلاقی در همه اشکال از روابط موجود یعنی رابطه فرد با خدای متعال، با دیگران و با طبیعت معنا پیدا می‌کند.

با توجه به آن چه گفته شد در رشد اخلاقی هم جوهره انسانی (عمد و اختیار) هم ساختار روانی (کمال جویی) و هم گستردگی دامنه رفتارها مد نظر است. بنابراین رشد اخلاقی عبارت است از «رشد انسان در جنبه‌هایی از شناخت، رفتار و عواطف که به کمال انسان در زندگی منجر شده و تنها افعال اختیاری فرد، به این علت که با کمال انسان ارتباط دارد مورد بحث قرار می‌گیرد» (دفتر همکاری ج ۲، ص ۱۰۶۲-۱۰۶۴).

دیدگاه علامه طباطبایی در مورد رشد اخلاقی

جهت تبیین دیدگاه علامه طباطبایی در این خصوص به سه موضوع اشاره می‌شود؛ اول: منشأ شکل‌گیری خلق در انسان چیست؟ دوم: سیر تکاملی انسان از دیدگاه علامه چگونه است؟ سوم تبیین مراحل رشد اخلاقی از دیدگاه ایشان.

منشأ شکل‌گیری خلق

مرحوم علامه معتقد است قوای سه‌گانه یعنی شهوت، غضب و تفکر، منشأ صدور تمامی افعال و اعمالی است که از انسان سر می‌زند. چرا که انجام و ارتکاب برخی از افعال اگر برای جلب منفعت باشد مثل خوردن و آشامیدن و... مبدأ صدور آن قوه شهویه است و اگر جهت دفع ضرر و مفسده باشد مانند دفاع از جان و عرض و مال، مبدأ صدور آن قوه غضبیه است و اگر ناشی از تفکر و تصدیق فکری باشد، مانند برهان‌چیدن و استدلال کردن، مبدأ صدور آن قوه نطقیه فکریه است. اتحاد و هماهنگی بین این قوا، باعث می‌شود که افعال و رفتارهایی از آدمی سر بزند که هیچ موجود دیگری توان آنها را ندارد و نتیجه چنین عملکرد هماهنگی، دستیابی به سعادت است. لذا آدمی برای آن که بتواند به این سعادت دست یابد، باید مانع از آن شود که هر یک از این قوا در افعال مربوط به خود دچار افراط یا تفریط گردد، بلکه دائماً در حد اعتدال بوده و از حد وسط خود تجاوز نکنند. حد اعتدال در قوه غضبیه (قوه‌ای که متکفل دفع ضرر است) آن است که به فضیلت شجاعت دست یابد و تهور (بی‌باکی) رذیله‌ای است که در اثر افراط در قوه غضبیه بوجود می‌آید، همان‌گونه که جبن (بزدلی) پیامد تفریط در قوه غضبیه است. حد اعتدال در قوه شهویه (قوه‌ای که متکفل جلب منفعت است) دستیابی به فضیلت «عفت» خواهد بود، چرا که اگر قوه شهویه به جانب افراط گرویده شود شره را در پی خواهد داشت و اگر دچار تفریط گردد رذیله خمودی دامنگیر آن می‌شود. «حکمت» حد اعتدال قوه فکریه است و جریزه و بلادت (کودنی) جانب افراط و تفریط آن. اگر قوای سه‌گانه در حد

اعتدال بوده و فضیلت‌های مربوط به هر قوه یعنی عفت، شجاعت و حکمت در فردی جمع گردد برخورداری او از قوه‌ای سرآمد و بالاتر به نام «عدالت» را در پی خواهد داشت که این قوه مانع ظلم و انظلام و ستمگری و ستم کشی خواهد شد (طباطبایی، ج ۱، ص ۵۶۰-۵۵۸).

سیر تکاملی انسان

در نظام فلسفی مورد پذیرش علامه، «وجود» اصل بوده و موجودات در بهره‌مندی از این ویژگی دارای مراتب هستند. بدین معنا که موجودات در عین اینکه در موجود بودن واحد هستند، اما از جهت شدت و ضعف در وجود، دارای اختلاف و تشکیک می‌باشند. بنابراین نظام هستی، متشکل از موجوداتی دارای مراتب ضعیف و قوی از وجود است که مرتبه وجودی هر یک از موجودات معرف و نمایان‌گر مرتبه رشد و تکامل اوست، انسان نیز به عنوان موجودی که بهره‌مند از این ویژگی (وجود) می‌باشد در این نظام، مسیری را طی کرده و می‌پیماید تا به رشد و تکامل مورد نظر خود دست یابد، علامه طباطبایی معتقد است که نفس انسان از عالم بالا و مجردات است، اما برای دستیابی به کمال خود می‌بایست به عالم ماده تنزل یابد و حرکت خود را از عالم ماده شروع نموده و پس از کسب کمالات لازم به سمت بالا و حضور در محضر حضرت حق حرکت نماید (قوس نزول و صعود)؛ ایشان می‌گویند: «نفس انسان از عوالم مجردة بالاست؛ و چون دید جهاتی را از کمال که بواسطه مجرد بودن نمی‌تواند کسب کند، و بدست بیاورد؛ و آن جهات در عوالم کثرت و پائین است؛ لذا برای بدست آوردن کمالات کثراتی رو به پائین نزول نمود؛ و پس از کسب آنها دوباره رو به بالا صعود نموده به حضور حضرت حق نائل می‌شود پس در واقع بالائی بوده و آمده به پائین و بعد به بالا بازگشت نموده است.» (طباطبایی، ص ۱۵۵).

بنابراین نفس انسان آن‌گونه که در آیات قرآن نیز بدان اشاره شده است (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى، (۵۵/طه) از زمین شما را آفریدیم؛ و در زمین

بازمی‌گردانیم؛ و برای بار دیگر از زمین بیرون می‌آوریم). با آفرینش از زمین و خاک شروع شده و در اثر تطورات و تحولاتی که در جوهرش پیدا می‌شود (حرکت جوهری) به نطفه سپس علقه، بعد از آن به مضغه و سپس استخوان‌هایی با پوشش گوشت می‌شود، یعنی انسان دارای نفس نباتی گشته و قابلیت‌های نفس نباتی در او فعلیت می‌یابد. با تمام شدن این مراحل (فعلیت یافتن نفس نباتی) انسان وارد مرحله جدیدی می‌شود که قرآن با تعبیر «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» از آن یاد می‌کند، در این مرحله وجود مادی و نباتی انسان، قرین با نفس مجرد شده و روح به ماده تعلق می‌گیرد، در این مرحله که نفس حیوانی، فعلیت یافته، قابلیت و قوه نفس انسانی در فرد نیز قوی‌تر می‌گردد. پس از آنکه قوای نفس انسانی فعلیت یافت دو قوه در انسان پدید خواهد آمد که در پرتو فعلیت یافتن هریک از آنها انسان یا ملکی و یا شیطانی می‌شود (طباطبایی، ص ۱۵۴).

علامه معتقد است انسان در سیر تکامل خود در هر مرحله و عالمی که قرار می‌گیرد رنگ و ویژگی‌های همان عالم را به خود می‌گیرد. بنابراین انسان تا زمانی که در عالم ماده است کمترین و پست‌ترین مراتب هستی را دارد چراکه تعلق شدید و وثیقی به ماده دارد، در این عالم همه کمالات انسان بالقوه بوده که در اثر حرکت به مرور از قوه به فعلیت می‌رسد، غایت حرکت در این عالم رسیدن به تجرد تام است که تمام قوه‌های فرد فعلیت می‌یابند. (طباطبایی، ج ۴، ص: ۲۳۷، ج ۱۱ ص ۳۷۰).

پس از آنکه انسان از عالم ماده عبور کرده و کمال لازم جهت ادراک مخیلات را بدست آورد وارد عالم مثال می‌شود، این عالم برتر از عالم ماده بوده و در آن نیاز انسان به حواس و ابزار جسمانی کاهش یافته اما آثار ماده مثل کم و کیف و... را دارا می‌باشد، انسانی که وارد در این عالم می‌شود علاوه بر ادراک محسوسات، مدرک مخیلات نیز می‌باشد. با ورود انسان به عالم عقل، انسان به مرتبه بالایی تکامل خود دست یافته و مدرک معقولات می‌شود او در این

عالم، حقایق و کلیات عالم وجود را بدون حضور ماده و صورت مثالی در می‌یابد و امور حقیقیه و الهیه را آن‌گونه که هستند درک می‌کند (صدرالدین شیرازی، ج ۹، ص ۹۸).

با توجه به مرتبه وجودی نفس (نباتی، حیوانی و انسانی) و مرتبه ادراکی آن (عالم ماده، مثال و عقل)، جایگاه و رشد انسان‌ها بر اساس مرتبه وجودی و ادراکی که بدست می‌آورند قابل تعریف و توجیه است، انسانی که در عالم ماده توقف کرده و دلبسته محسوسات و لذات حسی می‌شود، ادراکی نسبت به عالم مثال نداشته و رفتارهایی نیز که از او سر می‌زند متناسب با همین عالم بوده و رفتار او قابل مقایسه با رفتار انسانی که عالم مثال را درک کرده است نمی‌باشد. فردی که نفس انسانی او بواسطه تکرار و تمرین طاعت و عبادت، به عالم تجرد راه یافته است رفتار و ادراکش را نمی‌توان قابل مقایسه با رفتار و ادراک کسانی دانست که بخاطر تکرار و تراکم احوال خاص، دارای صورت‌های خاص به خود شده‌اند، به گونه‌ای که یک نوع انسان، به انواعی از انسان تنوع پیدا کند مثلاً در یکی انسانیت بصورت مکرر، در دیگری کینه‌توزی، و در فردی دیگر شهوت، در چهارمی وفاء، و در پنجمی درندگی، و امثال آن جلوه کند (طباطبایی، ج ۱؛ ص ۳۱۱). از این روی باید گفت که گرچه به لحاظ منطقی همه انسان‌ها به حیوان ناطق تعریف شده و فصل اخیر آنان ناطق بودن می‌باشد، اما در مراتب سیر و تکامل، برخی انسان‌ها از فرشتگان، برتر و بالاترند و برخی از انسان‌ها نیز چون بهائم بوده و این واقعیتی است که قرآن نیز بدان اشارتی داشته و برخی انسان‌ها را چنین توصیف می‌کند که آنان چون حیوان، بلکه پست‌تر از حیوان هستند.^۱

رشد اخلاقی

علامه طباطبایی رشد اخلاقی را با توجه به مسلک و مبنایی که اخلاق بر اساس آن بنیان نهاده شده است، تبیین و توصیف می‌کند، ایشان شناخت و بینش افراد نسبت به آثار و

۱. أَوْلَيْكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَيْكَ، اعراف/۱۷۹.

فوائد دستیابی به فضائل را عامل روی آوردن افراد به اعمال و رفتارهای اخلاقی دانسته و معتقد است هر فردی با توجه به همان بینشی که نسبت به اخلاق دارد و شناختی و دیدگاهی که در مورد حقیقت اخلاق پیدا کرده است، جهت دستیابی به اهداف و آرمان‌های اخلاقی در این مسیر گام می‌نهد، بر این اساس ایشان سه مرحله کلی برای رشد اخلاقی بیان نموده است: منفعت‌یابی اجتماعی، منفعت‌یابی اخروی، رشد توحیدی.

مرحله اول: منفعت‌یابی اجتماعی

افرادی در این مرحله قرار دارند که اساس اخلاق را عقاید عمومی و اجتماعی می‌دانند، عقایدی که ملت‌ها و اجتماعات در باره خوبی‌ها و بدی‌ها دارند در این مسلک، هدف و مقصدی که افراد در پرتو عمل به دستورات اخلاقی دنبال می‌کنند گرچه دستیابی به فضائل اخلاقی است، اما دستیابی به این فضائل نه به خاطر این است که این امور به خودی خود فضیلت هستند و باید مورد توجه قرار گیرند، بلکه به خاطر آن است که دستیابی به این فضائل و آراسته شدن به آنان، پیامدی چون مورد ستایش و تمجید افراد جامعه قرار گرفتن را در پی خواهد داشت و در واقع باعث خواهد شد که انسان در زندگی دنیایی خود مورد تحسین و تکریم دیگران قرار گیرد و واضح است که وقتی کسی در نظر دیگران محترم و بزرگ جلوه کند، فوائد دنیوی زیادی مثل عزت داشتن در بین مردم، مورد اقبال قرار گرفتن، عدم سرزنش و... را خواهد داشت. مثلاً فردی که در صدد است صفت نیکوی عدالت را در خود ایجاد کرده و فردی عادل باشد از آن جهت است که می‌داند در پرتو داشتن این ویژگی است که فرد می‌تواند زندگی خوب و راحتی با دیگران داشته باشد و حتی پس از مرگ نیز دیگران از او به نیکی یاد کرده و در نظر آنان محترم باشد.

بنابراین، اساس این مسلک و دیدگاه بر توجه به زندگی مادی و دنیوی به عنوان اساسی‌ترین عامل سعادت و نیک‌بختی انسان مبتنی است، بدین معنا که زندگی مادی بشر

زندگی حقیقی و اصلی او به شمار می‌رود و اخلاق، معنویات، قراردادهای و... تابع تأمین سعادت مادی انسان است و تا آنجا ارزش و اعتبار دارند که برای فرد، جامعه و افراد آن نفع و استفاده مادی داشته باشند دارد (طباطبایی، ج ۱ ص ۵۳۴؛ و ج ۹، ص ۲۵۳). مرحوم علامه معتقد است که قرآن این مسلک و شیوه را در توصیه‌ها و دستورات اخلاقی خود بکار نگرفته و معیار و ملاک را توجه صرف به مدح و ذم یا خوشامد و عدم خوشامد مردم قرار نداده است و اگر در آیاتی که متضمن دستورات اخلاقی است مثل آیه ۱۵۰ سوره بقره که مردم را به ثبات و عزم در امور دعوت می‌کند (وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ، لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ) یا آیه ۴۶ سوره انفال که دعوت به صبر و عدم منازعه نموده (وَ لَا تَنَازَعُوا، فَتَفْشَلُوا، وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ، وَ اصْبِرُوا) به برخی آثار و پیامدهای دنیوی آراسته شدن به این صفات مثل عدم شماتت مردم، عدم هدر رفتن نیرو، عدم تسلط دیگران بر شما و... اشاره نموده است، از آن جهت است که دارا بودن این فوائد در حقیقت ثواب و فوائد عالی اخروی را در پی خواهد داشت و بالعکس کسی که خلیات مخالف با اینها را دارا باشد، مثلاً به جای صبر در امور، ناشکیبا و عجز باشد باعث عقاب آخرتی او بوده و در واقع او از مراتب عالی و بالای آخرت محروم خواهد شد (طباطبایی، ج ۱، ص ۵۳۴).

مرحله دوم: منفعت‌یابی/ اخروی

اعتقاد به عالمی دیگر غیر از این دنیا و مراتب و جایگاه‌های خوب و بد در آن، محور حرکت و رشد افراد در این مرحله می‌باشد؛ به نظر علامه طباطبایی مرحله دوم از رشد اخلاقی که همه انبیای گذشته، پیروان خود را بدین مرحله رهنمون می‌کرده‌اند و کتب آسمانی دیگر بر دستیابی به آن تأکید داشته‌اند آن است که افراد در صدد بدست آوردن فوائد آخرتی باشند، فوائدی که کمال و سعادت حقیقی و دائمی را با خود دارد (همان). بر این اساس کسانی وارد در این مرحله می‌شوند که زندگی و دامنه آن را محدود به چند سال کوتاه زندگی دنیایی ندانند،

بلکه معتقد به عالمی دیگر باشند که بعد از این عالم وجود دارد و همه انسان‌ها پس مردن وارد آن عالم خواهند شد؛ آنان باید بدانند که جایگاه و موقعیت افراد در آن دنیا براساس رفتار و عملکرد آنان در این دنیا مشخص می‌شود، یعنی فرد باید در این دنیا براساس آموزه‌های اخلاقی و دینی عمل کرده و قصد و نیت او از انجام این رفتارها دستیابی به آن مراتب عالی باشد، نه آنکه بخواهد صرفاً در دنیا آراسته به فضائل شود. از این‌روی نقش نیت به عنوان عامل جهت دهنده در رفتارهای اخلاقی و آراستگی به فضائل در این مرحله پررنگ خواهد بود.

قرآن کریم نیز در مواردی این نگاه به اخلاق را مورد اشاره قرار داده است، مثلاً در آیه *إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ، بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ،* خدا از مؤمنین جان‌ها و مال‌هاشان را خرید، در مقابل اینکه بهشت داشته باشند (توبه/۱۱۱) و آیه *إِنَّمَا يُؤَقِّبُ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ،* صابران اجر خود را به تمام و کمال و بدون حساب خواهند گرفت (زمر/۱۰) و آیه *إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،* بدرستی ستمکاران عذابی دردناک دارند؛ (ابراهیم/۲۲) افرادی که صفات و فضائل اخلاقی چون صبر، ایثار، جود و... را در خود پرورش داده و به این صفات آراسته می‌گردند، در پی آن هستند که مقامات عالی عالم دیگر یعنی بهشت، رضوان الهی، نعمات دائمی مادی و معنوی آن عالم را که در واقع جلوه‌هایی از کمال و سعادت حقیقی هستند بدست آورند، و توجه به این نکته نیز دارند که ردائل اخلاقی چون ظلم، بخل، رشک و... نه تنها آنان را از این مواهب محروم می‌سازد بلکه باعث شقاوت و بدبختی آنان در آن عالم خواهد شد.

مرحله سوم: رشد توحیدی

علامه طباطبایی شناساندن این مرحله از رشد و راهنمایی افراد به سوی آن را مخصوص قرآن کریم می‌داند و معتقد است شناساندن این مرحله «در هیچ یک از کتب آسمانی که تاکنون به ما رسیده، یافت نمی‌شود و نیز از هیچ یک از تعالیم انبیاء گذشته سلام الله علیهم

اجمعین نقل نشده و نیز در هیچ یک از مکاتب فلاسفه و حکمای الهی دیده نشده است» (همان). او معتقد است افراد در مسیر حرکت و رشد اخلاقی خود به مرحله‌ای می‌رسند که در آن مرحله که عالی‌ترین و بالاترین مرحله رشد اخلاقی است، طوری تربیت شده و آراسته می‌گردند که هیچ رذیله و صفت نادرست اخلاقی در وجود آنان شکل نمی‌گیرد. یعنی فرد به مرحله‌ای رسیده است که محلی برای شکل‌گیری صفات ناپسند در او وجود ندارد تا بخواهد آنان را دفع کند و «به عبارت دیگر اوصاف رذیله و خوی‌های ناستوده را، از طریق رفع از بین برده نه دفع، یعنی اجازه نداده که ردائل در دل‌ها راه یابد تا در صدد بر طرف کردنش برآیند» (طباطبایی، ج ۱ ص ۵۳۴). کسی که به این مرحله راه می‌یابد سراسر وجود او خوب و پاکی است و جز طهارت روح و روان در آنها چیزی وجود ندارد.

محور و اساس این مرحله توحید خالص و کامل است، یعنی افراد باید به حدی از رشد فکری و بالندگی اعتقادی دست یافته باشند که جز برای خدا کاری انجام ندهند و در همه کارها جز خدا را اراده نکنند. توضیح این مطلب آن است که هر عملی که از انسان سر می‌زند یا تصمیمی که می‌گیرد در جهت تحقق بخشیدن به هدف و منظوری است چرا که انجام آن عمل یا منفعت و عزتی را برای او در پی دارد و او در صدد کسب آن عزت و منفعت است و یا بخاطر ترس از شری است که بخاطر محفوظ ماندن از آن شر، باید آن عمل را انجام دهد، حال اگر کسی از نظر فکر و اندیشه آن قدر رشد کرده و ایمان یقینی داشته باشد که تمام عزت‌ها از خداست، همان‌گونه که در قرآن آمده است که *إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا* (یونس/۶۵) و هم‌چنین یقین کند که *أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا* (بقره/۱۶۵) یعنی تمام قوت و نیروها از خداست، چنین فردی از هیچ کس و هیچ چیز غیر از خدا نمی‌ترسد و به هیچ کس و هیچ چیز غیر از خدا امید ندارد و همین امر باعث می‌شود که همه صفات زشت و بدی‌ها از وجود او رخت بر بندد و آراسته به صفات نیکی چون مناعت طبع، تقوای بالله و... گردد. فردی که در این مرحله است، می‌داند که هیچ چیزی در این عالم استقلالی از خود ندارد و همه اشیاء، هم ذات

اشیاء و هم صفات و افعال آنها غیرمستقل بوده و همگی از درجه استقلال ساقطند و وقتی انسان چنین نگاهی به عالم پیرامون خود دارد نه تنها غیر از خدا را اراده نمی‌کند که نمی‌تواند غیر او را اراده کرده یا از غیر او بترسد یا به غیر او امید داشته باشد (طباطبایی، ج ۱، ص ۵۴۰).

ایشان یکی از فرق‌های اساسی مرحله سوم با سایر مراحل را در نتیجه آن می‌داند، بدین معنا که وقتی فردی به این مرحله دست یافته باشد محبت، عشق و شوری نسبت به خدا در او تجلی می‌یابد که در همه امور، جانب خدا را در نظر داشته و چه بسا کارهایی انجام دهد که خلاف عقل اجتماعی بوده و برای کسانی که فقط به مرحله اول رشد اخلاقی دست یافته‌اند، قابل قبول و توجیه نباشد و یا آنکه این شور و عشق او را به کاری وا دارد که فهم عادی که اساس تکالیف عمومی و دینی است، آن را نمی‌فهمد، و در واقع فرد مجذوب ذات حق شده و تنها رضا و خواست اوست که ملاک و معیار انجام و ارتکاب اعمالش می‌باشد (طباطبایی، ج ۱، ص ۵۴۰).

دیدگاه کولبرگ در مورد رشد اخلاقی

نظریه رشد اخلاقی کولبرگ دستاورد ۲۰ سال (۱۹۵۸ تا ۱۹۷۶) تلاش علمی و تحقیقات آزمایشگاهی اوست. او با الهام از آرای اخلاقی کانت و نظریه رشد شناختی پیاژه، دیدگاه خود را ارائه نمود. کولبرگ نشان می‌دهد که ارتباط نزدیکی بین استدلال‌های اخلاقی و رشد شناختی وجود دارد و از سوی دیگر در پی آن است که بیان کند هر چه فرد به مراحل بالاتری از استدلال اخلاقی دست یابد، رفتار اخلاقی او نیز منسجم‌تر، قابل پیش‌بینی و مسئولانه‌تر خواهد بود. بدین معنا که رفتارهای اخلاقی افراد که در مراحل پایین‌تر هستند بیشتر تکانشی بوده و آگاهانه صورت نمی‌گیرد، اما افرادی که به رشد بالای اخلاقی دست یافته‌اند در طول زمان رفتاری ثابت و منسجم دارند (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ج ۲، ص ۱۱۰۰).

روش کار او بدین گونه بود که با روش خاص خود مصاحبه‌هایی را ترتیب می‌داد؛ و در مصاحبه‌های خود برای آزمودنی، داستانی معماگونه مطرح می‌کرد که شخصیت داستان درگیر معماها و چالش‌های اخلاقی می‌شد و ناچار بود آنها را حل کرده و جواب دهد؛ مثلاً وی مجبور بود یا از قوانین تبعیت کرده و از خواسته خود چشم‌پوشی کند و یا آنکه برای رسیدن به خواسته‌هایش قانون را زیر پا بگذارد. پس از طرح داستان، کولبرگ سوالاتی را مطرح می‌کرد و با توجه به پاسخ‌های ارائه شده از سوی آزمودنی سطح و مرحله رشد اخلاقی آنها را مشخص می‌نمود.

کولبرگ در مطالعه رشد و تکامل اخلاقی بیشتر استدلال اخلاقی را مدنظر داشت. به این معنا که افراد برای عمل اخلاقی خود چه توجیهی دارند و به سوال «چرا» چه پاسخی می‌دهند؟ کولبرگ بر ساختارهای زیربنایی قضاوت‌های اخلاقی افراد متمرکز شد، نه بر محتوا یا تصمیمات خاصی که افراد می‌گیرند. بنابراین او در پی آن نبود که آزمودنی به سوال او پاسخ «بله» یا «خیر» دهد، بلکه در صدد بود به استدلال پنهان در پس پاسخ پی ببرد (دفتر همکاری، ج ۲، ص ۱۰۸۱). او پس از بررسی پاسخ‌ها، به این نتیجه رسید که رشد اخلاقی طی سه سطح با ترتیبی خاص و بدون جهش شکل گرفته و ترتیب مراحل فوق ثابت است، اما ورود به مراحل در همه افراد در یک سن اتفاق نمی‌افتد و بسیاری از افراد هرگز به بالاترین سطح قضاوت اخلاقی دست نمی‌یابند (دفتر همکاری، ج ۲، ص ۱۰۸۱).

دوره اخلاق پیش‌قراردادی (Preconventional morality)

در این دوره داوری اخلاقی کودک بر نیازها و لذت‌دوستی خودمحوارانه مبتنی است. اعمال خوب آنهایی هستند که پیامدهای خوبی دارند و اعمال بد آنهایی هستند که برای شخص، پیامدهای بدی دارند. در این دوره رفتار کودک به وسیله فرایندهای بیرونی کنترل می‌شود و اخلاق هنوز درونی نشده است، چرا که اساساً امکان درونی‌سازی معیارهای اخلاقی

برای کودک وجود ندارد. اطاعت کودک اساساً حاصل ترس از تنبیه یا به انگیزه به دست آوردن پاداش است (دفتر همکاری، ج ۲، ص ۱۰۸۱). این دوره به دو مرحله فرعی تنبیه و اطاعت (Punishment and obedience orientation) و خودگرایی و لذت‌جویی وسیله‌ای (Instrumental relativist orientation) تقسیم می‌شود:

در مرحله تنبیه و اطاعت جهت‌گیری کودک متوجه احترام به افراد معتبر و قدرتمند - معمولاً همان والدین - است و هدف از این اطاعت پرهیز از تنبیه آن‌هاست. انگاره کودک، این است که بزرگ‌ترها قوانین ثابتی را وضع کرده‌اند که بی‌هیچ‌چون و چرا باید اطاعت شود (دفتر همکاری، ج ۲، ص ۱۰۸۲). در این مرحله عواقب یا پیامدهای ظاهری و مادی هر عمل بدون توجه به معنی انسانی یا ارزش آنها تعیین‌کننده خوبی آن است (کدیور، ص ۴۸). در مرحله خودگرایی و لذت‌جویی وسیله‌ای عمل اخلاقی خوب پیامد مثبت دارد و کودک آن عمل را انجام می‌دهد تا پاداش مطلوب را دریافت کند. در واقع عمل اخلاقی، وسیله دریافت پاداش می‌شود. درک خوبی و بدی اعمال بر مبنای مزایای وسیله‌ای یا معایب آنها در رفع نیازهاست و نه بر این مبنا که اخلاقی یا غیراخلاقی هستند (کدیور، ص ۴۹؛ دفتر همکاری، ج ۲، ص ۱۰۸۳).

دوره اخلاق قراردادی (Conventional morality)

این دوره با تسلیم و اطاعت مشخص می‌شود. رعایت قواعد و برآوردن انتظارات دیگران از قبیل خانواده گروه یا ملت و مملکت به منظور کسب رضایت یا جلب حمایت آنها صورت می‌گیرد. قواعد و مقررات از این نظر قابل اجرا و لازم‌الاطاعه‌اند که از سوی چهره‌های سرشناس یا نهاد‌های مهم آمده‌اند. در این سطح، اخلاق، تا حدی درونی شده و شخص خود را به پاره‌ای مقررات یا معیارهای اخلاقی که بزرگ‌ترها وضع کرده‌اند مقید می‌کند و خود را به اجرای آنها یا رعایت معیارهای بیرونی ملزم می‌داند. در این دوره معیارهای اجتماعی هستند که ارزش رفتار را تعیین می‌کنند نه علاقه یا نفرت فردی، برخلاف سطح اول که لذت‌پرستی فرد

تعیین‌کننده اساسی ارزش اخلاقی رفتار به شمار می‌رود. این دوره دو مرحله فرعی دارد که کولبرگ آن را پسر خوب یا دختر خوب بودن و گرایش به قانون، نظم اجتماعی و وظیفه‌شناسی می‌نامد.

در مرحله اول (پسر یا دختر خوب بودن) عمدتاً تأکید بر حفظ وجهه اجتماعی و کسب تایید دیگران است (احدی، جمهوری، ۱۳۸۰، ص ۱۲۵). با ورود به این مرحله فرد می‌کوشد نظر مطلوب دیگران را به خود جلب کند. از این رو هر عملی که مورد تایید اطرافیان باشد از لحاظ اخلاقی قابل دفاع است. علاوه بر آنکه در این مرحله رفتارها بر مبنای انگیزه زیر بنایی آنها مورد قضاوت قرار می‌گیرند، نوجوان گرایش به اخلاق قراردادی دارد یعنی فرض می‌کند که همه افراد جامعه باید در برخی از نقطه‌نظرها اشتراک داشته باشند (رشد اخلاقی ج ۱، ص ۱۴۸).

در مرحله نظم اجتماعی بر اطاعت محض از قانون یا انجام وظیفه تأکید می‌شود و هر عملی که جنبه قانون‌شکنی داشته باشد، عملاً غیر اخلاقی است از نظر فرد در این مرحله قانون مطلق و تغییرناپذیر است؛ رفتار خوب رفتاری است که نظم اجتماعی را حفظ کند، حتی اگر مورد تقدیر دیگران قرار نگیرد. اکثریت افراد جامعه معمولاً از سطح قراردادی اخلاق که ویژه این مرحله است فراتر نمی‌روند (کدیور، ص ۵۰).

دوره اخلاق فرا قراردادی (Postconventional morality)

این دوره، دوره اصول اخلاقی خود پذیرفته، مستقل و از روی فهم و درک است. در این دوره اخلاق به صورت معیارها حقوق و وظایف مشترک تعریف می‌شود. گرایش در جهت برداشتن گام‌هایی به سوی اخلاق مستقل و اصول اخلاقی جهانی است و این اصول اعتبار جهانی خود را جدا از قدرت گروه‌ها یا افرادی که آنها را وضع کرده‌اند و برکنار از همانندسازی شخص با آن افراد یا گروه‌ها حفظ می‌کنند. کنترل رفتار جنبه درونی پیدا می‌کند. بنابراین اتخاذ تصمیم در مورد یک رفتار مبتنی بر نوعی فرایند درونی قضاوت در مورد آن رفتار

برحسب درستی یا نادرستی آن از نظر عقلانی است. رفتار اخلاقی و داوری‌های اخلاقی به اصول انتزاعی و اعتبار جهانی توجه دارند، اصولی که مورد توافق همگان باشند. این دوره نیز دارای دو مرحله گرایش به پیمان اجتماعی و گرایش به اصول اخلاق فرعی است.

در مرحله گرایش به پیمان اجتماعی فرد قوانین را به عنوان آرای اکثریت در نظر می‌گیرد و به آنها احترام می‌گذارد. اما لزوماً قوانین را به صورت امور مطلق نمی‌بیند، بلکه آنها را انعکاسی از منافع اکثریت تلقی می‌کند. در این مرحله فرد قانون را ابزاری محسوب می‌کند که زندگی در پرتو آن هماهنگی بیشتری می‌یابد و حقوق دیگران بهتر حفظ می‌شود (دفتر همکاری، ج ۲، ص ۱۰۸۶، کدیور، ص ۵۳).

در مرحله گرایش به اصول اخلاق جهانی ارزش‌های اخلاقی درونی شده و فرد در قبال آنها تعهد شدیدی احساس می‌کند، او در این مرحله دیگر نیازی به قانون یا مجازات نمی‌بیند، بلکه درست یا نادرست بودن اعمال را با استناد به معیارهای درونی شده خود ارزیابی می‌کند. فرد معمولاً از اصول خودپذیرفته جانب‌داری می‌کند و به این جا می‌رسد که اصول اخلاقی، فوق نظام‌های اجتماعی است و درباره رفتار اخلاقی صرفاً باید بر مبنای درست بودن آن داوری کرد بدون توجه به این که دیگران چگونه تلقی می‌کنند. حقوق جهانی انسان و احترام به اعتماد متقابل برای انتخاب رفتار اخلاقی از ویژگی‌های این مرحله بوده و وجدان فردی عامل قضاوت خوبی یا بدی اعمال است و در این قضاوت آنچه مورد نظر است قوانین جهانی و احترام به بشریت و حقوق انسانی است، صرف نظر از نژاد، ملیت، مذهب، گروه اجتماعی و... (دفتر همکاری، ج ۲، ص ۱۰۸۲).

بررسی تطبیقی رشد اخلاقی از دیدگاه علامه طباطبایی و کولبرگ

جهان‌بینی و نگاه هستی‌شناختی افراد، اساس نظرات آنان بوده و تفاوت دیدگاهی که بین افراد در مورد مسأله‌ای واحد به چشم می‌خورد، غالباً از همین جهت ناشی می‌شود، در مورد رشد اخلاقی در نگاه علامه و کولبرگ نیز تفاوت‌های وجود دارد که عبارتند از:

تفاوت در شیوه نظریه‌پردازی پیرامون رشد اخلاقی

هر تئوری و نظریه‌ای برای آنکه بتواند پیرامون مسأله مربوط به خود تبیین و تحلیل قابل قبولی ارائه نماید می‌بایست از متد و روش متناسب با همان موضوع و مسأله بهره گیرد. مثلاً آنچه به یک شیمی‌دان کمک می‌کند تا نظریه‌ای پیرامون ساختار مولکولی فلان ماده شیمیایی ارائه نماید، روش آزمایشگاهی و بکارگیری فرمول‌های خاص مرتبط با آن ماده است یا آنکه ارائه نظریه‌ای دقیق در مورد بحث وحدت وجود، مستلزم بکارگیری استدلال‌های عقلی و فلسفی می‌باشد؛ آنچه کولبرگ پیرامون رشد اخلاقی بیان داشته و مراحل شش‌گانه مذکور را قائل شده است، براساس روش‌های معمول در علم روانشناسی است، همان‌گونه که اشاره شد او با انتخاب افرادی به عنوان نمونه، ارائه آزمون‌های پیش‌ساخته و کنترل برخی متغیرها، به تحلیل داده‌ها پرداخته و نظریه خود را ارائه نمود.

حال آنکه روش علامه در تبیین مباحث پیرامون رشد اخلاقی، روشی مبتنی بر تحلیل داده‌ها و آموزه‌های دینی بوده است بدین معنا که علامه داده‌های خود را نه از طریق نمونه و آزمون که با کنکاش در آیات و روایات، بدست آورده و تحلیل نموده است. البته دوگانگی در روش این دو، بدین معنا نیست که این دو روش قابل جمع نباشد، بلکه می‌توان از روش‌های معمول در روانشناسی برای تبیین دقیق‌تر آموزه‌های دینی استفاده کرد یا آن که می‌توان از برخی آموزه‌های دینی، موضوع تحقیق برای مسائل روانشناختی فراهم آورد یا از آنها جهت تأیید دستاوردهای روانشناختی بهره برد.

هدف

گرچه کولبرگ فیلسوف نبوده اما اذعان دارد که در مرحله شش یعنی مرحله‌ای که نهایت رشد اخلاقی در نظریه اوست فرد به یک انسان وظیفه‌گرای تمام عیار مبدل می‌شود. بدین معنا که نهایت و سرانجام رشد اخلاقی انسان، تحقق روحیه وظیفه‌گرایی است و این دیدگاهی است که کانت در تبیین فلسفه اخلاق خود آن را ارائه می‌دهد در واقع کولبرگ و پیازه هردو در تبیین دیدگاه خود متأثر از نظر کانت بوده‌اند (کدیور، ص ۹۵). براین اساس غایت و هدف نهایی که رشد اخلاقی کولبرگ برای فرد به تصویر می‌کشد، حاکمیت اصول اخلاقی درونی جهان‌شمول (مرحله شش) است که البته او این مرحله را فقط در مقام تئوری و نظر قبول کرده و الا اینکه انسانی به این مرحله دست‌یابد را با توجه به بررسی‌های میدانی و تحقیقات علمی خود نپذیرفته و در هنگام بازنگری در نظریه خود، مرحله ششم را به کلی حذف کرد و تنها از اهمیت نظری آن سخن گفته است، (شعاری‌نژاد، ص ۱۱۶، ص ۵۷؛ لطف آبادی، ۱۳۸۴؛ جهانگیرزاده، ۱۳۹۰).

به تعبیر دیگر آن هدفی که این نظریه در صدد تبیین آن می‌باشد این است که عالی‌ترین مرتبه و مرحله رشد اخلاقی که فرد بدست خواهد آورد آن است که او بدون توجه به پیامدها و نتایجی که رفتار او برایش در پی خواهد داشت عمل می‌کند، یعنی فرد می‌خواهد به مرتبه‌ای دست‌یابد که رفتار خود را بر اساس اصول اخلاقی درونی و پذیرفته شده خودش انجام دهد و در واقع وظایف و تکالیف اخلاقی خود را در جهت تحقق بخشیدن آن اصول جهان‌شمول انجام می‌دهد که دستیابی به این مرحله، رسیدن به پایین‌ترین مرتبه و مرحله‌ای است که علامه طباطبایی در مراحل سه‌گانه رشد اخلاقی بدان اشاره کرد، چرا که چنین فردی در نهایت در زندگی شخصی و اجتماعی خود به مرتبه‌ای دست می‌یابد که حقوق انسان و بشریت را مدنظر داشته و عدالت را در مورد دیگران رعایت می‌نماید حال آنکه هدف در رشد اخلاقی از نظر علامه، رسیدن انسان به عالی‌ترین مرتبه وجودی و دستیابی به منزلتی است که بر اثر

ایمان و اعتقاد به خداوند حاصل شده و انسان دارای غنای نفس و هیبتی الهی می‌گردد و دستیابی به این مرتبه عالی، نه تنها ممکن بلکه به وقوع نیز پیوسته است و بر همین اساس علامه طباطبایی در بیانی که خود در توصیف نهایت رشد اخلاقی (مرحله سوم) دارند به هر دو مطلب اشاره داشته‌اند، یعنی هم غیرقابل مقایسه بودن هدف این دو مرحله از جهت نتیجه‌ای که در پی خواهند داشت و هم از این جهت که بسیاری از زنان و مردان به این مرتبه عالی از رشد اخلاقی دست یافته‌اند.

سوگیری جنسیتی

بررسی علمی و تحقیقات برخی روان‌شناسان حاکی از آن است که نظریه کولبرگ دارای سوگیری جنسیتی بوده که بر اساس آن سطح رشد اخلاقی در زنان پایین‌تر از مردان است چرا که برداشت ارائه شده توسط کولبرگ بر صفات و ارزش‌های مردانه مثل حقوق، فردیت، عقلانیت و اصل عدالت، خصوصاً در مراحل بالاتر تاکید دارد. حال آنکه به اخلاق مراقبت و دل‌مشغولی که از ویژگی‌های اخلاق زنانه است، اهمیتی داده نشده و یا اگر به آن توجه شده است به گونه‌ای است که تنزل سطح رشد اخلاقی آنان به مراحل پایین رشد را در پی داشته است (رشد اخلاقی / کتاب راهنما، ج ۱ ص ۱۹۸).

اما همان‌طور که بیان شد مرحوم علامه معتقد است که رشد اخلاقی که قرآن آن را تبیین می‌کند «افرادی بی‌شمار از بندگانی صالح و علمایی ربانی و اولیائی مقرب از مرد و زن تحویل جامعه بشری داد» و به طور کلی نگاه اسلام به زن و شخصیت او نگاهی کاملاً غیرجنسیتی بوده و در همه مراحل و مراتب معنوی و کسب کمالات اخلاقی مانند مردان می‌باشد، علامه طباطبایی در این مورد می‌گوید: «اسلام بیان می‌کند که زن نیز مانند مرد انسان است، هیچ یک از این دو نفر بر دیگری برتری ندارد، مگر به تقوا... و هیچ مزیتی جز با تقوا برای کسی نیست، و با در نظر داشتن اینکه یکی از مراحل تقوا، اخلاق فاضله (چون ایمان

با درجات مختلفش و چون عمل نافع و عقل محکم و پخته و اخلاق خوب و صبر و حلم) است، پس یک زنی که درجه‌ای از درجات بالای ایمان را دارد، و یا سرشار از علم است، و یا عقلی پخته و وزین دارد، و یا سهم بیشتری از فضائل اخلاقی را دارا می‌باشد، چنین زنی در اسلام ذاتاً گرامی‌تر و از حیث درجه بلندتر از مردی است که هم طراز او نیست، حال آن مرد هر که می‌خواهد باشد، پس هیچ کرامت و مزیتی نیست، مگر تنها به تقوا و فضیلت» (طباطبایی، ج ۲؛ ص ۴۰۶-۴۰۷).

شناخت

از مشترکات بارز این دو دیدگاه که می‌توان به آن اشاره کرد وابستگی رشد اخلاقی به تقویت و ارتقا شناخت افراد است، علامه طباطبایی بر شناخت به عنوان عنصر اساسی در توجه به دستورات اخلاقی تاکید داشته می‌گوید: «اگر برآستی این دو قضیه [عزت و قدرت] برای کسی معلوم شود، یعنی علم یقینی بدان داشته باشد، تمامی پستی‌ها و بدی‌ها از دلش شسته میشود و این دو قضیه دل او را به زیور صفاتی از فضائل، در مقابل آن ردائل می‌آراید، صفاتی الهی چون تقوای بالله و تعزز بالله و غیر آن از قبیل مناعت طبع و کبریاء و غنای نفس و هیبتی الهی و ربانی.» (طباطبایی، ج ۱، ص ۵۳۹).

محوریت شناخت در نظریه کولبرگ نیز به خوبی نمایان بوده و اساس نظریه او می‌باشد البته متعلق شناخت در دیدگاه هر یک از آنان متفاوت است چرا که هدف غایی همان‌گونه که بیان شد متفاوت است. از سویی شناخت مطرح شده در نظریه علامه شناختی است که ایمان را در پی داشته و قطعاً به عمل ختم می‌شود. حال آنکه شناخت مطرح در نظریه کولبرگ الزاماً عمل اخلاقی را در پی نداشته و اساساً یکی از انتقاداتی که به نظریه کولبرگ شده است همین است و خود او نیز این را پذیرفته است که برخی از افراد ممکن است رفتار اخلاقی‌شان کمتر از

مرتبه شناختی باشد که دارند، مثلاً فرد از نظر شناختی در سطح قرار دارد اما از نظر رفتاری مثل کسی رفتار می‌کند که در سطح یک رشد اخلاقی قرار دارد (کدیور، ص ۶۲ و ص ۹۹).

هماهنگی در سیر رشد اخلاقی

همان‌گونه که اشاره شد علامه سه مرحله اخلاقی را مطرح کرد که سیر صعودی داشته و بیان داشت که برخی افراد فقط به خاطر منافع و عوائد دنیوی خود را ملزم به رعایت دستورات اخلاقی می‌دانند، برخی نیز دستورات اخلاقی را نه فقط به خاطر دنیا، بلکه با نگاه به آخرت و مقامات و منازل اخروی رعایت می‌کنند و در مرحله بالاتر رعایت دستورات اخلاقی با نگاه توحیدی و حب عبودی است بدین معنا که سیر انسان به سمت سعادت از مراتب پایین‌تر شروع و به مرتبه عالی ختم خواهد شد؛ نظریه رشد اخلاقی کولبرگ نیز با نگاه به چنین سیر صعودی تبیین شده و سه مرحله توجه به منافع خود، توجه به رعایت قوانین اجتماعی و توجه به قوانین جهان‌شمول (فطری) را مدنظر دارد. البته همان‌گونه که در بحث مقایسه اهداف این دو دیدگاه گفته شد بین نتیجه و غایتی که هر کدام از این دیدگاه‌ها مطرح می‌کنند تفاوت‌های اساسی وجود دارد.

بنابراین آنچه در این جا مطرح می‌شود صرفاً بیان این نکته است که از نگاه این دو اندیشمند سیر رشد اخلاقی، سیری صعودی است که افراد در صورت راه‌یابی به مرحله بالاتر هم از حیث شناخت و هم از جهت رفتار عملکرد کاملاً متفاوتی خواهند داشت. نکته قابل توجه در این زمینه آن است که کولبرگ معتقد است تا زمانی که افراد سطح اول و مراحل آن را طی نکنند، نمی‌توانند وارد سطح دوم گردند. بدین معنا که این سطوح و مراحل آن مترتب بر هم هستند. اما مراحل بیان شده از نظر علامه الزاماً مترتب بر یکدیگر نبوده بلکه کسی می‌تواند در صورت بهره‌مندی از روش‌های صحیح تربیتی وارد مرحله سوم (تربیت توحیدی) شده و رفتارهای اخلاقی خود را بر اساس این مرحله انجام دهد.

نتیجه‌گیری

از آن چه گفته شد چنین بدست می‌آید که سیر رشد اخلاقی در نگاه هر دو اندیشمند یکسان بوده، بدین معنا که هر دو معتقدند که سیر رشد اخلاقی افراد در سه سطح خواهد بود و هر دو معتقدند که غالب انسان‌ها فقط مراحل پایین رشد اخلاقی را طی می‌نمایند، گرچه سطوح ذکر شده توسط کولبرگ با آنچه علامه طباطبایی ذکر می‌کنند، بسیار متفاوت بوده به گونه‌ای که می‌توان گفت عالی‌ترین سطح رشد اخلاقی در نظریه کولبرگ، همسان با پایین‌ترین سطح ذکر شده در نظریه علامه است. بنابراین نظریه رشد اخلاقی علامه طباطبایی از حیث هدف و محتوای آن فراتر از نظریه رشد اخلاقی کولبرگ بوده، چرا که در این نظریه توجه و عمل به آموزه‌های اخلاقی محدود به خواسته‌های شخصی و رسیدن به فضائل و جایگاه‌های مادی دنیوی نیست. لذا از حیث کاربردی پیشنهاد می‌شود که صاحب‌نظران و اندیشمندان در صدد راهنمایی و هدایت مردم براساس این نظریه برآیند و خانواده، مدرسه و دیگر نهادهای تأثیرگذار در حوزه تربیت، بسترها و زمینه‌های آموزشی و فکری را در جهت دستیابی به مراتب عالی رشد اخلاقی که سعادت و کمال واقعی انسان را در پی دارد فراهم آورند.

یکی از پیشنهادات قابل توجه در این خصوص آن است که روانشناسان متدین و آشنا به مبانی دین اسلام، دیدگاه کولبرگ را بر اساس مبانی اسلامی بازپژوهی کرده و نظریه اسلامی رشد اخلاقی را با توجه به شیوه‌های نوین علم روانشناسی، تبیین و ارائه نمایند، چرا که در نظریه کولبرگ تحلیل رفتار اخلاقی فرد بر اساس بینش و شناختی است که او در مورد پیامد رفتار اخلاقی خود دارد؛ حال برای آنکه بتوان با توجه به بینشی که علامه ارائه کردند به تحلیل رفتار اخلاقی فرد پرداخت، لازم است فرایند پژوهشی متناسب با آن مثل شناسایی و رصد افراد (نمونه‌گیری)، کنترل متغیرها و... را بکار گرفت.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، لسان العرب، ادب الحوزه، [بی‌جا]، ۱۴۰۵.
۳. احمدی، محمدرضا، فرایند شکل‌گیری رشد اخلاقی، معرفت شماره ۸۷، ۱۳۸۴.
۴. اسمتنا، جودیت جی، رشد اخلاقی کتاب راهنما ترجمه محمدرضا جهانگیرزاده، علیرضا شیخ شعاعی، رحیم راستی‌تبار، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۹.
۵. البستانی، بطرس، محیط المحيط، لبنان، ۲۰۱۱م.
۶. جمعی از مولفان؛ روان‌شناسی رشد با نگرش به منابع اسلامی چاپ اول، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۴.
۷. جمعی از نویسندگان، فلسفه اخلاق، نشر معارف، چ ۹، ۱۳۸۸.
۸. جهانگیرزاده، دیدگاه‌های هویت - شخصیت و رفتاری‌نگر در رشد اخلاقی، معرفت اخلاقی سال سوم، شماره اول، زمستان، ۱۳۹۰.
۹. حسن ابن طبرسی، مکارم الاخلاق، چاپ چهارم، نشر شریف رضی، قم، ۱۳۷۰.
۱۰. دیلمی، احمد و مسعود آذربایجانی، اخلاق اسلامی، چاپ ۳۷، نشر معارف، قم، ۱۳۸۴.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، چاپ: اول، دارلقلم، ۱۴۱۲هـ.
۱۲. رضائی، رضا، آرای اخلاقی علامه طباطبایی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷.
۱۳. شریفی، احمدحسین، آیین زندگی (اخلاق کاربردی)، نشر معارف، تهران، ۱۳۸۴.
۱۴. شعاری‌نژاد، علی‌اکبر، نظریه‌های رشد در روان‌شناسی رشد و تکامل انسان، به‌نشر، تهران، ۱۳۸۱.
۱۵. طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی قم، ۱۳۷۴.
۱۶. _____، دومین یادنامه علامه طباطبائی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.
۱۷. _____، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰ جلد، چاپ: دوم، اسماعیلیان - قم، ۱۳۷۱.
۱۸. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرين چاپ سوم، نشر مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵.
۱۹. فراهیدی، خلیل بن أحمد؛ العین، انتشارات هجرت، قم، ۱۴۱۰ق.
۲۰. فیض‌کاشانی، محسن، الحقائق فی محاسن الاخلاق (قره‌العیون فی المعارف والحکم)، تصحیح عقیل محسن، دارالکتب الاسلامی، قم، ۱۴۲۳.
۲۱. قییم، عبدالنبی، فرهنگ معاصر عربی فارسی، نشر فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۹۳.
۲۲. کدیور پروین روانشناسی اخلاق، نشر آگاه، تهران ۱۳۷۸.
۲۳. کریمی عبدالعظیم، مرا حل شکل‌گیری اخلاق در کودک، انتشارات عابد ۱۳۸۵ تهران.
۲۴. لطف‌آبادی، حسین، نقدنظریه رشد اخلاقی، فصلنامه نوآوری‌های آموزشی شماره ۱۱، ۱۳۸۴.
۲۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳.

۲۶. مصباح یزدی، محمدتقی، اخلاق در قرآن، تحقیق محمدحسین اسکندری، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره قم،
۲۷. _____، فلسفه اخلاق، تحقیق احمدحسین شریفی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره قم
۲۸. _____، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره قم، ۱۳۸۴.
۲۹. ویلیام، کی، فرانکینا، فلسفه اخلاق ترجمه هادی صادقی، نشر کتاب طه، قم، ۱۳۸۳.

